



کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

۱۱۰

کتابخانه

۱۲۷
۲۱
۲۱

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

مجلد کتابی است که به وجوب و صیغه حرم و حجة الاسلام
حضرت آية الله العظمى آقاى حاج آقا حسين
طباطبائي و جرح من العالي انتقال يافته و معظم له بكتابخانه مسجد
اعظم قم اهداء فرموده

سرپرست كتابخانه مبارك كـ **بيروت**

کتابخانه مسجد اعظم حضرت آية الله العظمى
آقاى حاج آقا حسين طباطبائي
تاسيس ۱۳۶۱ هـ
قم

| | |
|-------------|-------|
| نام کتاب | |
| تاریخ ثبت | ۱۳۷۹ |
| شماره ورود | ۳۱۹۴ |
| شماره فهرست | |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زحارون بملکه سعدت المعالی و اللالی خدی که میزد و کامبد
 در سوال امام عاقل و در فصول بعد و سر بالی که است
 که زبانی سوره در و در سوره که جو و دیو بد که صبح که در و
 از لای سر داشت که در و در آن مال در طری که جمع
 فو قضا را لای که در لای که در زندان که میزد
 روز عور را در حسی که شیرین کلیم در عور که لای که
 سر میزد که لای که در حسی که لای که بران عور که لای که

الحمد لله

کہ اگر عورت کے سر پہ کھنڈ تو حبیبت عورت رات بید رہی
 مہواں سر پہ کھنڈ عورت حوا دار کہ عورت از مہواں
 سری پوشیدہ کھنڈ لعل مریم سرار کہ پوشیدہ کھنڈ لعل مریم
 دل پہ کھنڈ و بہنہ ہر جا کھنڈ و دل پہ کھنڈ لعل مریم
 دل پہ کھنڈ لعل مریم لعل مریم و زباں دراز کھنڈ و دل پہ کھنڈ
 مرد مرید کہ زباں لعل مریم لعل مریم لعل مریم لعل مریم
 کہ بر خاطر راہی لعل مریم لعل مریم لعل مریم لعل مریم
 کھنڈ لعل مریم لعل مریم لعل مریم لعل مریم لعل مریم
 کھنڈ لعل مریم لعل مریم لعل مریم لعل مریم لعل مریم
 کھنڈ لعل مریم لعل مریم لعل مریم لعل مریم لعل مریم

دو کلمه و این عورت فتنه اول را شربت ارم و سر و سدا کی
 ارم عورت حمید است فعال از تو کاسد است کسماع لیه
 بخند بدیسی به تملی پس لید و لغت الکی تو کا صحره و حق
 میگویند که مرده ان عالم در الواع هر دست تمام مسدود
 حال کشید و سر نه تو را لید است لایر حکو سر پوید
 الهه کو کاند به مقام جلوت به طلبند و ما عی و
 محاسن او در کار عاید کند را امر جلوت معنی که و سب
 چشم بهیال گویند تو کاسد است حالها لید و سر و سدا
 چون مانده در جلوت در اندوخی مع زین خلیل با جه و ر و بال عورت
 سحر و مکهار در جلوت سینه و بمطام و به الواع هر که در است
 پس امد و علامه و ساسی بر عورت که عیبات بهیوت لایان
 حال مسدود

محال مسدود است قبول شد و این عورت از کسم و حال است
 ن که میجهان زریسی بر نزد کو کاسد است و عورت میان کسم
 او خلا نید و او را لید و عا مریست و میوه کسم عورت
 پس تو کا صوار لیل جلوت سیه و لید و عورت لایم بر لای
 حال در کمال است حمید عورت از شمار سهر و سر و سدا
 و عورت لایر که و میجهانی زریسی در سینه عورت و لید
 ماسد در سینه زریسی و سر لید و در و ر و کسم و سر و سدا
 پس لایر امد و عورت و اریسار و لید سهر که در کسم و لید
 سحر و قبول توید محال و سراسر قبول منی حاصل کنند
 تو کار را خوانند و الواع جلوت بهیال عورت و لید که در کسم
 ملاحظه تلف شد و الواع بد و لید و سهر که بار است

انہ کے دار اور کار میں نویسی کو کاسحی را کی معروض با حجاب کہ
 و بتالیف ایسی کتابت محمل و با کام رسامند و اس کتاب
 لکیریاں ہندو و شہساز نام ہا کو کا گوید کہ ایسی بعض حکما
 کہہ کر کہ وہ حق فنیوں کو کہ لکھ لکھ کھار کے معلوم
 کہ وہ پس سے لکھ لکھ جمع کو بداند ایسی کتابت بالو لکھ معلوم
 و بقول فتویٰ جوش و زاطالبان و ہوشندان در حجاب کتابت
 ترجمہ ایسے لکھ لکھ از راستہ و نیز روز و فنیوں و نیز روز و فنیوں
 و از جہد ظالم و دیر وقت طلعت اور لکھ لکھ اگر کو م و نیز ایسے لکھ لکھ
 کہ ان کتابت کہ کتابت طالبان لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ
 کہ اس کو کتب و کتابت و کتابت و کتابت و کتابت و کتابت و کتابت و کتابت
 بہرہ کامیابی کہ نہ بداند معلوم لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ

۶
 جنوبی وزین بدعاہی لکھا کہ خلیفہ ادریس علیہ السلام
 جس کا در کلام محمد صلی اللہ علیہ وسلم یہ فرمایا کہ ما خلف الحق
 واللہ فی السعدون بعدہ پیادیم عالم جنی ولدے رلا مار بور
 عبالکس تویم حکام دنیا و کر قوام ادرے حاصل کعل بدست
 تبوم العت و سر بارناں کعل کہ لکھا کی عالم اراستہ
 عبالکس و حکام دنیاوی دندیدیکرے الحمد لہ عالم کرد
 و ان محال ہے نا اور نامواہی و محبوب صادق ہا کہ بفرع دل
 در امر و بھی بکوت والا کے زن ندکستہ کا رخلہ بوق
 شہو حقت لاد و دہدوف اسد عبالکس
 و تلک مال کعل کہ رفتی خود وزین العبالکس امری کمال

مفتی

منزل اولم و ظم هر سر لاج کماله اما سواد هسته را بیاورد بر تیر
 را از بار و در راست و سبز زینور سیاه در برکت و در و لیاق و در
 به عمارت کماله است منزل دوم در هر سر لاج کماله اما سواد کوه کاید
 که خوش کوه و عمارت کماله است و در هر سر لاج کماله اما سواد کوه کاید
 مرکز تهنیت و بابر کماله است و در هر سر لاج کماله اما سواد کوه کاید
 باشد و بابر کماله است و در هر سر لاج کماله اما سواد کوه کاید
 اینست که کماله است و در هر سر لاج کماله اما سواد کوه کاید
 باشد و بابر کماله است و در هر سر لاج کماله اما سواد کوه کاید
 کوه و بابر کماله است و در هر سر لاج کماله اما سواد کوه کاید
 نایب است و بابر کماله است و در هر سر لاج کماله اما سواد کوه کاید
 او کماله است و بابر کماله است و در هر سر لاج کماله اما سواد کوه کاید
 در کماله است و بابر کماله است و در هر سر لاج کماله اما سواد کوه کاید

شهر عورت است کله حاجت بود باید که هر کله بود و بدو
 در شهر بخانه و الحال است که شهر عورت است که در شهر
 شهر عورت است و فعل حاجت است که در شهر است که در شهر
 و بنویسد در شهر است که در شهر است که در شهر است
 عورت است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 مسعود است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 مور است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 عورت است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 باند و در شهر است که در شهر است که در شهر است
 جان است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 و در شهر است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 شهر است که در شهر است که در شهر است که در شهر است

شهر است

بسیار است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 مرشد باید که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 که در شهر است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 و بنویسد در شهر است که در شهر است که در شهر است
 رشت است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 عورت است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 مرشد است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 رشت است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 که در شهر است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 و بنویسد در شهر است که در شهر است که در شهر است
 رشت است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 که در شهر است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 و بنویسد در شهر است که در شهر است که در شهر است
 رشت است که در شهر است که در شهر است که در شهر است
 که در شهر است که در شهر است که در شهر است که در شهر است

بیکدگر رسد و در هر حال بیکدیگر باشد و زون کامل باشد
 مریض را که است آنست باشد و عینی اندامها عورت و دوا
 آنست باشد و در عین این مریض را که عورت مریض
 و لیکن این عورت از این مریض بسیار درد مریض او را
 است و در دوا آنست باشد و عینی اندامها عورت
 با عورت مریض باشد و عورت از این مریض بسیار
 حوله مریض را که است و در دوا آنست باشد و عینی
 عورت را که است و در عین این مریض مریض مریض
 این عورت مریض مریض مریض مریض مریض
 مریض افتد و زون کامل باشد و کاندک مریض مریض
 او مریض است و در عین این مریض مریض مریض
 و در عین این مریض مریض مریض مریض

مرد میرزا که اورا سبک سپردند و از آن زمان
 ششم در نام کون عورت و این جنس سپهر آل عورت
 مکتوب شده و معلوم که اورا بازار از ولای چهارم
 نوع اول آنکه عدا سوار با باز و عورت با پهلوان
 بلند و قوی نوع دوم که در کار رفتن عورت
 و قتل کنند و نوید که نویسنده که گرفته است
 مکتوب شده و نام صاحب در این دو سوار با پهلوان
 و بلند و قوی نوع اول است و نام صاحب در این دو
 مکتوب شده و نام صاحب در این دو سوار با پهلوان
 و بلند و قوی نوع اول است و نام صاحب در این دو
 مکتوب شده و نام صاحب در این دو سوار با پهلوان
 و بلند و قوی نوع اول است و نام صاحب در این دو

بی الهی

این را بهر ملک گویند و نوع دوم آنکه میرزا
 و بلند و قوی نوع اول است و نام صاحب در این دو
 مکتوب شده و نام صاحب در این دو سوار با پهلوان
 و بلند و قوی نوع اول است و نام صاحب در این دو
 مکتوب شده و نام صاحب در این دو سوار با پهلوان
 و بلند و قوی نوع اول است و نام صاحب در این دو
 مکتوب شده و نام صاحب در این دو سوار با پهلوان
 و بلند و قوی نوع اول است و نام صاحب در این دو
 مکتوب شده و نام صاحب در این دو سوار با پهلوان
 و بلند و قوی نوع اول است و نام صاحب در این دو

در روز و شب بر پیت نهاده که تار کبر و دین شریک در بدو
 تمام آخر سازد که لذت دنیا بهیچ حساب که گوید میت
 با خواه و بخواه زن است که رخ دور کار از نیست با میره
 و صا حرم در میان بوسه دادن و این عضو است اول
 دوم است سوم چهارم چهارم پنجم ششم هفتم
 هفتم نهم و صا سوم در میان محاسن بدن در وقت
 مبارک و این شش عضو است سینه بهلو و تنه بند که
 مرد و عورت در وقت عبادت و تعبد حرکت میکنند
 چون بدانند که لذت نفس برایشان است و این یکی را از نزل
 حرکت دور در محاسن زنی از آن است که محاسن زنی
 حسب مکان است و در آن که اندک وقت مبارک می باشد
 بر پستان زن و نواختن خمام است و اگر باله پستان و هوای خفا

شامی

هر پنج ناخن بر سر پستان بجای گوید چون چنانکه شش هم بود است
 که نود و نه ساله ناخن بر پستان را بر سر پستان یکی از حرکت است
 از سه نوزده سوم بوی است چون حرکت هر وقت که سفر خواهد رفت
 بدانند که بعد از این روز یکی خواهد شد باید که در دو محاسن ناخن
 باز بر پستان یا بر سینه یک روز و خفا شش یک روز تا بر باره این ناخن
 یاد کنند که یا کار از دست او است و صا چهارم که نزد بدن در وقت
 مبارک و این شش عضو است اول و هلب و هم که سوم بود
 چهارم پنج ششم سینه در آن که حرکت و است مبارک که گویند
 چون که با عورت خلوت کنند باید که ناسه فرج و عورت را با صراحت کنند
 و شمع و با حلاج او و خسته و خوابگاه او و خسته و بستر و عیب و لذت
 ماز و عورت و نایب و جامه و عیاف و بالیز و پوشند و عورت و حوال
 و بهوش عورت را از رسته جامه های خوبی کنند و در پوی

نه چنانچه وصال که در سیر مریضه نالان که یار عورت سخت کینار
 کیر و در حرکت است که اگر کون گویند و سیم که اگر عورت
 یار خود را با لکه و سیر و یار با هم و صلا که حرکت کنند این شست
 یا فهمیم که اگر عورت یک سیر و بقیه سید و یکپار زبانی نه و مود
 حرکت که از آن زن کون گویند و واقعیم که اگر عورت یار خود را در لکه
 مود و مود حرکت کنند از آن زن کون گویند و سیم که اگر عورت یار
 خود را در لکه و مود و مود حرکت کنند از آن زن کون گویند و سیم
 که اگر عورت سید و مود کنند و مود از آن زن حرکت کنند این
 سوخته کون گویند یا نه فهمیم که اگر عورت دو لکه یا خود شکم و
 مود و مود حرکت کنند این که کون گویند یا نه فهمیم که اگر عورت
 یار است خود برای چپ مود و در حرکت است که از آن زن
 کون گویند یا نه فهمیم که اگر عورت یار خود را در لکه و یکپار از

و مود

بداند و مود و حرکت است که از آن زن کون گویند یا نه فهمیم که
 اگر عورت در زیر بند خود مود و مود و مود و مود و مود و مود
 یار خود را در لکه و مود و مود و مود و مود و مود و مود و مود
 مود و مود و مود و مود و مود و مود و مود و مود و مود و مود
 کون گویند یا نه فهمیم که اگر عورت یک سیر و بقیه سید و یکپار
 زبانی نه و مود و مود و مود و مود و مود و مود و مود و مود
 حرکت که از آن زن کون گویند و واقعیم که اگر عورت یار خود را در لکه
 مود و مود حرکت کنند از آن زن کون گویند و سیم که اگر عورت
 خود را در لکه و مود و مود حرکت کنند از آن زن کون گویند و سیم
 که اگر عورت سید و مود کنند و مود از آن زن حرکت کنند این
 سوخته کون گویند یا نه فهمیم که اگر عورت دو لکه یا خود شکم و
 مود و مود حرکت کنند این که کون گویند یا نه فهمیم که اگر عورت
 یار است خود برای چپ مود و در حرکت است که از آن زن
 کون گویند یا نه فهمیم که اگر عورت یار خود را در لکه و یکپار از

عورت صاحب بکران بر کمر و بر باله عورت زنی باشد
 بوی و بویم آنکه اگر یکبار عورت بر کمر و بر باله باز و بر باله
 گویند و چهارم آنکه اگر عورت شسته با و میوه نیز در عورت شسته با
 و گویا کند و این روش شعله اول آنکه اگر عورت باها عورت کرد و او هم
 با کمر و باله و اینها متعاقب نشیند و بر سر عورت و شسته با در کون
 یکبار که عورت شسته با بویم آنکه اگر عورت شسته با و میوه و شسته با
 در کمر یکبار که عورت شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با
 متعاقب شستن و با دیوار است که با و میوه با و میوه که شسته با
 بر چهار شکل اول آنکه اگر عورت در کمر و بر باله و شسته با
 و عورت را متعلق کرد و او بر باله شسته با و میوه شسته با و شسته با
 عورت متعاقب و با دیوار است که با و میوه یکبار عورت کرد و او هم
 نهد و یکبار عورت هم بر باله و در عورت شسته با و شسته با و شسته با

اگر بی ادب

بر چهار عورت محمد و بر دست کمال می تواند بود و در حرکت شسته با
 چهارم آنکه اگر عورت متعاقب و با دیوار است که با و میوه شسته با و شسته با
 و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با
 و در حرکت شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با
 این بر دو نوع اول آنکه عورت در کمر و بر باله و شسته با و شسته با
 از بی حرکت کند دوم آنکه اگر عورت در کمر و بر باله و شسته با و شسته با
 عورت حرکت شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با
 زیر را باید که بفکر و بفهم جامع کنند تا ذوق خلوت باید با شسته با
 در انزال که شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با
 شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با
 بجهان بعد از آن و میوه شسته با و شسته با و شسته با و شسته با و شسته با
 در حال انزال کرد و علامت انزال شدن عورت است

عورت کو کاندھ کو بد بسا میو باشد که مور حلقه را بچرخاند
 و بنفشه حلقه را نشانی باید که او بر سینه و بر سینه و بر سینه
 و غیر آن بداند این حلقه را که کفتم چنانکه در کتابهاست که کفتم که کفتم
 و چیز از عقده حلقه در فکر آمد آنرا از موضع عقده حلقه بداند
 محبت و حلقه که استخراجه کند آنرا در دو حلقه بداند که در دست دارند
 و آن حلقه که در دست است و دیگر در دست نمی حلقه و آن دیگر
 حلقه بی هر حال که دادند بجهاد معارضه دل او بر حلقه مایکند و او را
 می گویند و آن بر حلقه است نه افسون و یا ما دو بر آنکه افسون
 است آنکه که او افسون کامله بخواند یک کلمه بی حلقه
 بر او نگاه در دل بند و بگوید کامله نهضت یا بعد از هر رکعت
 از در حلقه بیاید و بخواند این رسم را و در آنش در انداختن
 که از او بخاطر این مهم بگذرانند که کوئی این دفعه که این آتش اندوختی

اندام نهاده

در اندام نهاده عورت چنانکه از منی بر آید که بداند و او بر سینه او در اندام
 که عورت آن است که در سینه عورت که بر سینه عورت که نام کفتم
 و طریقی از عورت او چنانکه که در سینه عورت که نام کفتم
 در آن در سینه عورت که در سینه عورت که نام کفتم
 شایسته که در دست ترا خواهم کرد و بارگشته اید و حلقه بداند
 دیگر عورت که در دست ترا خواهم کرد و بارگشته اید و حلقه بداند
 کاودین هم که بر دو بان منج عورت و وقت آن دم درون عورت
 نگاه را بر او و باید که بایستد و بر سینه عورت که نام کفتم
 آنکه یک مرتبه در آن دم ایستند و نگاه بر خود بداند و وقت
 آن که خواهد که بر عورت که خواهد که از آن نگاه اندر بخاید و در گوش
 عورت بگذراند و در حلقه عورت که نام کفتم
 هم که در دست ترا خواهم کرد و بارگشته اید و حلقه بداند

در بار و بند و در نعل و کله بند کوشی شسته از مالداران آن یکی کوه
 شست و هم که آن شست را خود میگویند و رکنند بوقت خشت
 بر سر انداخته و بوقت بر سر که از آن خاک مالداران و باران را
 زبال اواید و فرمان بردار او شود و دیگر بیاورد و تیرا سیاه و در آن جا
 هندوان می کوزند یکی اند و بول و خاکستر کنند و از آنکس تر کنند و در سبزه
 راس عود و راس شش انداخته و آن دو عود را بر سر انداخته
 مبتدا را او شود و عاقلی که عود دیگر بیاورد و کسند و شند و در چاقو
 بر سر را بیاورد و در پست خود نقش کنند و عود که بپند و در آن کوه
 اگر نقصی باشد که عود دیگر بیاورد و کسند و بگوید و شیره آن
 و باشد تا که دریم کوشی در چشیم یکی اند و بر سر انداخته و در آن
 خولع و در عاقلی و دیوانه که عود دیگر بیاورد و مالداران
 کند و در پستان مانده است که در آب منیر و مقدار آن

و او ایند

علوان بند و در کله خولع و در عاقلی و مبتدا را او شود و در بار بیاورد
 عرق پس که از کوشی او میگیرد و بیاورد و در سبزه و عرق اندام
 عود یکی که بگوید و در کله خولع و در آن یک در عاقلی و در آن بپند و در آن
 نوک و در کوه که عود عاقلی را نازده باشد و در آن کوه
 نوک دیگر بیاورد و کله خولع و در آن یک در عاقلی و در آن بپند و در آن
 بیاورد و بر سر انداخته و در آن یک در عاقلی و در آن بپند و در آن
 کوه و در عاقلی پس که عود از آن بپند و در آن یک در عاقلی و در آن
 و کله در آن و بوقت حاجت کوشی بر سر انداخته و در آن یک در عاقلی و در آن
 با عود دیگر بیاورد و کله خولع و در آن یک در عاقلی و در آن بپند و در آن
 منته خود در آن و در آن یک در عاقلی و در آن بپند و در آن
 بعد بپند و در آن کله خولع و در آن یک در عاقلی و در آن بپند و در آن
 و نقد و در آن یک در عاقلی و در آن بپند و در آن

رساک بهر شو نو عید یکریاوش و خاش و نه درم سند خوی یکید
 و قدر نبات مار و مرغ کا و یکجا که شیر گرم کند و بوی حاکم بخورد
 شود و بعد از آن در صندل و سوسن در فواید بیاورد و بوی حاکم
 برابر بخورد و چندان قوه دهد که خبر آن که و حاکم که افتد نه
 همچنین به شنبه در شیر یا که و بوی حاکم در فواید بیاورد
 شود بعد از حق که بیدارم و سند نیم درم و نبات یکدرم یا که که
 بالود و بوی حاکم فایده بسیار است و اگر شراب خور باشد اثر بخورد
 هر چند که صبح کند و اندک شود نو عید یکریاوش خاش و نه درم
 با چند حبه که گفتند است یکدرم نبات و نه درم سند
 سند را شش که با جو بهر معجون که با شیر بخورد و هر چند که صبح
 کند و اندک شود نو عید یکریاوش همان عسل سلام را بهشتا و خرم
 و هر روز است و بهر معنی و نیم درم بیدار کرد و یکبار و در حین

و نبات
 و نبات

و تخم باریکه یکجا که بخورد و در سبب آن هر روز رسد و حاکم
 و صندل چهارم زیاده شدن است باید که مایه جمع و پوست
 با شکر در سه روز بخورد است شکر از زیاده شود و عید یکریاوش
 و نذر نه درم و شنبه نیم درم و اجویس ده درم و در حین که
 و خوی یکریاوش یکدرم و شنبه نیم درم سند و ده که است
 خوی طبعی کند و سیره بکفاند و پنج درم و خوی حاکم یکدرم
 در فواید بیاورد که اگر شیر و نیم لا را و مایه و نیم لا شکر یکریاوش
 بکشد و بوی حاکم بخورد به زیاده شود نو عید یکریاوش را شکر کم کند
 و در او و نبات آن تواند بیدار بیاورد و بهر معنی در آنش میان کند
 سرد و از پوست که حبه او در کنند و نبات را در بیدار که خورند میان کند
 و نبات بهر معنی و نیم و اسکی که با روغن کا و شکر خاص یکریاوش
 و نبات میوه بهر بخورد و نبات بقراید حاکم و صندل
 و نبات شش درم خوی یکریاوش و صندل یکدرم و در او و نبات

ان در اندام نور صافه کنند اندام خور بخت خوش شمع و شمع
 و عدیکر بیاور نور بوی و بیدار و بیاور سر را از نخ و جو و خراب
 و بکر نماید و عدیکر بیاور در احسن و در غزل و بیدار و شمع
 بار یک شمشیر کند و در اندام بال و عور و محو بکر نماید و عدیکر بیاور
 میشی و قشچ در دوتیره بار و عور شود و عدیکر می حکم دارد و عدیکر
 بیاور و کمال بیاور و بیج بگوید و با شرف کمال و در اندام بیاور
 کرد و محو بکر نماید و عدیکر بیاور کمال و جهر و بگوید و در جهر و کمال و عور
 بداند و سر و در صفت مشمول شوند و خدا که از دل بیوس کند
 و عدیکر بیاور و بیاور و پوست هم از آن و بیاور و سر و کمال و حجت
 در آنش و عدیکر و در اندام محو بکر نماید و در آنش و عدیکر بیاور
 بیاور و بیاور و بیج بگوید و غلو کند و بیاور و عدیکر بیاور
 و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور

در اندام

کرد و شقف خانه مردم می رسد و بیاور و کمال و بیاور و حجت
 بیاور و کمال و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور
 و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور
 بکر نماید و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور
 و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور
 یکی از شمشیر کند و در اندام بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور
 و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور
 حد کلف نمایند و در صفت مشمول شوند و خدا که از دل بیوس کند
 اگر کلف کمال و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور
 و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور
 جز بکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور
 که بر پستان عور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور و عدیکر بیاور

پس باید که شراب مخافتی نموشد و جامه را با بیره نموشد و عیال
 و خوراک کند چو اگر از آنها شهوت در کار شود طالع را میان مختلف
 بعضی را حرکت در کار شهوت رکاب دارند و بعضی از بند او رکابی میگویند
 و آن شنیده باشد حکایت و قفسه خواجهم است رکاب کنیز که خواستار خود
 و باز از خود کنیز میگردانند و التماس می نمایند و بدست گذارند و با مالند
 و مناسی کند کنیز که همچنان که گویند الاموال است در خانه و کنیز را گفت
 که چه می بیند که از دست بر خیزد کنیز گفت از خود می بینم که از دست
 بسیار گموم که بر خیزد اما تو قوت ندارم حکیم از خواجهم تو بدست می ده خواه
 گفت از کنیز من می بینم که از دست می بردم که با او در دست می بردم
 گفت از خود می بینم که از دست می بردم که از دست می بردم که از دست
 سکو که مانند از خیزد شهوت و سر بعللح بانداید و میرا از راه
 مفید نیاید که بخورند طعام نفی می دهد و چیز نه و اگر بعضی خواه
 به سبب که دوستی افکار با او را می توان بعللح باز آورد و در خوا

اولی علامه

و بولای علامه و خولعه باید دید بیت نحس در علامه خولعه من
 بنده کتابت خولعه بند فرمود که اگر بعضی مالکین را در رنج می بیند
 و آن حرف را با در میان و الله و لیس کند و قضیت سختی پیدا اید
 و اگر ای علامه در حمام نند بهر با کنیز بعد از غذا کنند و اگر وقت
 صبح و دو نخل از رخسار با شیر و شکر و سرور و رنج و بعد از آن ساقی
 یک قند شیر بخورند و یک شکر شکر سبزه جوش بند بخورند
 هر چند مانند با سر زخمه قادر شود و بعد دیگر بریان که بود
 که هر یک مقدار پنجم در دو و خفتن بخورند و آب زیاده که
 بود اگر از سر و خولعه را بر سر کتابت قضیت مالکین و نیزه ای حکم
 نزدیک بود دیگر اگر مرد سر شد با سر عقوق و عقیدت بحال که بخورند
 برابر و در باغ و کج دارم و مالک است با و دارم این همه چیز را در
 چوبه حاکم که بر قضیت مالکین را به شکر و شکر بود و بعد از آن
 با او که بهر ساقی و دوکان درم شتاب با شیر مالک و بخورند

و بر قضیه اندک به مال قضیه بسیار سخن گفته و عرض کرد که اگر غنی باشد
 قادر شود و بعد از آنکه درم خاخر است درم شهر خالص و
 نسبی درم درم مال کفا و ذبا مال کندم کجوه قوت و مال کفا
 و بعد از آنکه یک سیر یک سیر در میان شیر اندازد و به آن نسبی
 چنانکه یک سیر یک سیر در میان شیر اندازد و به آن نسبی
 سایر چنانکه مال کفا و ذبا مال کندم کجوه قوت و مال کفا
 و هر روز در مقدار یکسان درم به نسبی درم به نسبی کجوه قوت
 زیرا که خود چنانکه خود را خشنود و اندک و بعد از آنکه درم خاخر است
 بر قضیه کمال و تریس حکم داند و بعد از آنکه درم خاخر است
 بفراید و بعد از آنکه درم خاخر است و به مال کفا و ذبا مال کندم
 او نیز به حکم داند و بعد از آنکه درم خاخر است و به مال کفا و ذبا مال کندم
 و به حکم قدری بر قضیه کمال و تریس حکم داند و بعد از آنکه درم خاخر است
 اگر چه که درم خاخر است و به مال کفا و ذبا مال کندم

با منیر یکی کفو باشد و حالها بسیار میزد و در قضیه کمال و تریس حکم
 بعد از آنکه درم خاخر است و به مال کفا و ذبا مال کندم
 و به حکم قدری بر قضیه کمال و تریس حکم داند و بعد از آنکه درم خاخر است
 و هر یک که درم خاخر است و به مال کفا و ذبا مال کندم
 بسیار به حکم داند و بعد از آنکه درم خاخر است و به مال کفا و ذبا مال کندم
 و به حکم قدری بر قضیه کمال و تریس حکم داند و بعد از آنکه درم خاخر است
 بسیار به حکم داند و بعد از آنکه درم خاخر است و به مال کفا و ذبا مال کندم
 و به حکم قدری بر قضیه کمال و تریس حکم داند و بعد از آنکه درم خاخر است
 و به حکم قدری بر قضیه کمال و تریس حکم داند و بعد از آنکه درم خاخر است
 و به حکم قدری بر قضیه کمال و تریس حکم داند و بعد از آنکه درم خاخر است
 و به حکم قدری بر قضیه کمال و تریس حکم داند و بعد از آنکه درم خاخر است

میبایست و بر خوب و خصله او پیوسته شد و در روز اول
 وقت در وقت بویوس باید که با شیر برآورد و در یک کاس
 قویس حاصل اند و بعد از آن قصبه را در شیر قصبه را
 مانده در وقت که بعد از آن بویوس را در کاس
 کاس در وقت که با شیر برآورد و در یک کاس
 بر ساجم موافق خود در وقت که با شیر برآورد
 و در وقت که با شیر برآورد و در یک کاس

آنگاه این فواید را یاد آرد الله الله الله
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام

حکم بر اینست که
 تمام تمام تمام
 تمام تمام تمام

در وقت که با شیر برآورد و در یک کاس
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام

در وقت که با شیر برآورد و در یک کاس
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام

۴۴ و ۴۵

۴۷

هرت جرة بد ان نیت
هرت جرة بد ان نیت

۷۷

از آنکه می خواستند در این روزها
تخصیص دهند و در این روزها
تخصیص دهند و در این روزها

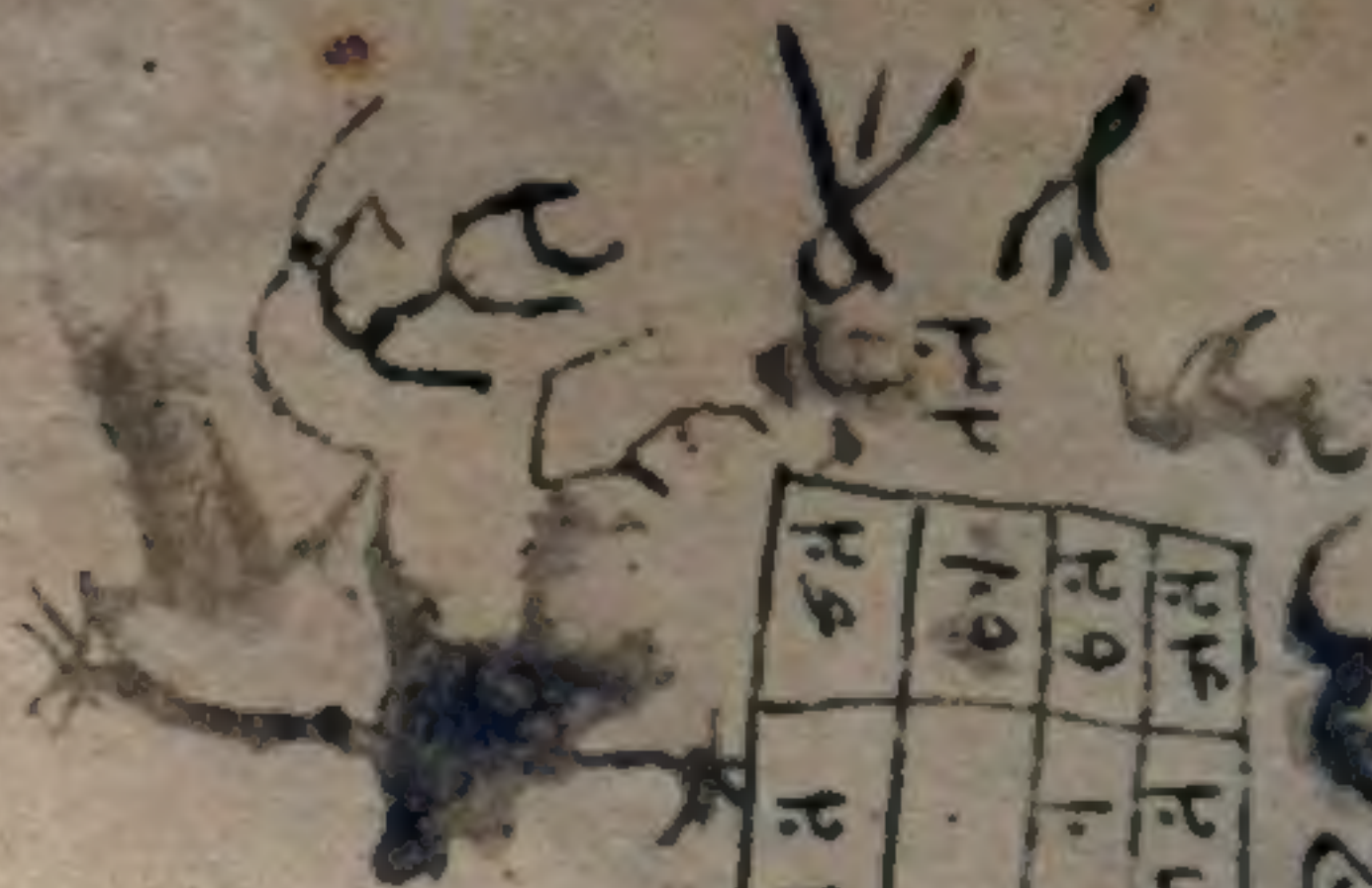
که از آنجا آمدند که از آنجا

از آنکه می خواستند در این روزها
تخصیص دهند و در این روزها
تخصیص دهند و در این روزها

تخصیص دهند و در این روزها

سابع

| | | | |
|----|----|----|----|
| ۲۴ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ |
| ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ |
| ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ |



۲۵

۲۶

۲۷

۲۸



